

روزنامه واشنگتن پست نوشته است، که محمد بن سلمان، ولیعهد عربستان سعودی، پس از گذشت صد روز از قتل جمال خاشقجی، روزنامه‌نگار منتقد سعودی، هم‌چنان با فردی که گمان می‌رود هماهنگ‌کننده اصلی عملیات قتل خاشقجی باشد، در ارتباط است. واشنگتن پست به نقل از منابع آمریکایی و سعودی نوشته است، که ارتباط بن سلمان با سعود القحطانی، که به عقیده سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا، سیا، هماهنگ‌کننده اصلی عملیات قتل خاشقجی بوده، هم‌چنان به شکل منظم ادامه دارد. این روزنامه به نقل از قحطانی نوشته است که او بی‌دلیل برای این قتل سرزنش می‌شود و قربانی افراد دیگر شده است.

جمال خاشقجی دوم اکتبر سال گذشته میلادی پس از ورود به کنسول‌گری عربستان سعودی در استانبول ناپدید شد. حدود یک ماه پس از این اتفاق عربستان سعودی پذیرفت که برخی مقام‌های این کشور به شکل خودسرانه دست به انجام این کار زده‌اند. براساس آن چه رسانه‌ها اعلام کرده‌اند، خاشقجی در کنسولگری عربستان سعودی به قتل رسید و بدن او قطعه قطعه شد. بیشتر رسانه‌های آمریکایی نوشته بودند که سازمان سیا معتقد است قتل خاشقجی با اطلاع محمد بن سلمان ولیعهد عربستان سعودی، رخ داده است.

شماره ۲۱۲ سال پنجم، یکشنبه، ۲۳ جدی، ۱۳۹۷ هجری خورشیدی، ۱۳ جنوری ۲۰۱۹



آیا زمان شکستن سنت حاکم بر سیاست افغانستان فرا رسیده است؟



کاخ اسحاق علی احساس

افغانستان در چند قدمی چهارمین انتخابات ریاست‌جمهوری قرار دارد. تجربه‌ی انتخابات‌های گذشته برای مردم این سرزمین آن‌گونه که باید نسبت به دموکراسی و مردم‌سالاری دل‌گرمی خلق می‌کرد، نکرده است. تقلب‌های سازمان‌یافته، اتکا به بانک‌های رأی قومی تنها به منظور عبور از انتخابات، نادیده‌گرفتن نقش رأی‌دهندگان در ساختار سیاسی و موارد از این دست، به اعتماد و باور مردم نسبت به انتخابات و دموکراسی صدمه‌ی بسیار زده است.

۲

نهادهای عدلی و قضایی اتهامات وارده

از سوی «تیفا» را بررسی کند

دو روز پس از آن که تیفا یا بنیاد انتخابات شفاف افغانستان کمیسیون مستقل انتخابات را به فساد مالی و سیاسی متهم کرد، اکنون کمیسیون انتخابات از نهادهای عدلی و قضایی کشور خواسته است تا این اتهامات را بررسی کرده و نهاد «تیفا» را مورد پیگرد قرار دهد. در اعلامیه‌ی کمیسیون مستقل انتخابات که دیروز شنبه (۲۲ جدی) منتشر شده، آمده است: «کمیسیون مستقل انتخابات از نهادهای عدلی و قضایی می‌خواهد تا در پیوند به اتهامات بی‌اساس که از سوی این نهاد وارد شده است، نهاد مذکور را تحت پیگرد قانونی قرار دهند.»

تیفا روز پنج‌شنبه (۲۰ جدی) از موجودیت فساد گسترده‌ی انتخاباتی در کمیسیون مستقل انتخابات ابراز نگرانی کرده و گفته بود که فساد مالی و سیاسی باعث شده تا اعلان نتایج انتخابات پارلمانی به تاخیر بیفتد. این نهاد با نشر اعلامیه‌ای گفته بود که کمیسیون انتخابات با گذشت دو ماه از برگزاری انتخابات پارلمانی تاکنون نتوانسته نتایج ابتدایی شماری از ولایات، به‌شمول کابل را اعلان کند. به گفته‌ی تیفا، سطح بالای فساد انتخاباتی و فساد اخلاقی تاکنون مانع اعلان نتایج ابتدایی انتخابات پارلمانی گردیده و تیم عملیاتی در کمیسیون «به‌جای این که مصروف جدا نمودن آرای پاک از آرای ناپاک باشند، مصروف معاملات پولی کلان و ازدیاد آرای کاندیدان مورد نظر، در اثر تفتیش‌ها و بازشماری‌های گوناگون هستند».

وزارت دفاع: ۲۵ هراس افکن

طالب در چندین ولایت کشته شدند

وزارت دفاع اعلام کرده است که نیروهای ارتش در جریان یک شبانه روز اخیر، مواضع هراس افکنان طالب را در چندین ولایت هدف قرار داده‌اند. وزارت دفاع با نشر خبرنامه‌ای گفته است که نیروهای ارتش در جریان ۲۴ ساعت گذشته، ۱۰ عملیات مشترک زمینی و هوایی را در برابر هراس افکنان طالب در شماری از ولایت‌ها راه اندازی کردند. در خبرنامه آمده است که در نتیجه این عملیات، ۲۵ هراس افکن طالب کشته شده‌اند و ۱۸ تن دیگر زخم برداشته‌اند.

وزارت دفاع گفته است که در جریان این عملیات، ۳ فرد مشکوک نیز بازداشت شده‌اند و این عملیات در ولایات ننگرهار، کاپیسا، میدان وردک، خوست، غزنی، ارزگان، فراه، بادغیس، فاریاب، نیمروز و هلمند راه‌اندازی شده بود. وزارت دفاع گفته است که در جریان این عملیات، مقداری سلاح و مهمات هراس افکنان طالب هم به دست نیروهای ارتش افتاده است.

این در حالی است که پس از گماشته شدن اسدالله خالد به عنوان سرپرست وزارت دفاع، حملات تهاجمی نیروهای ارتش بر مواضع هراس افکنان طالب شدت یافته است.

«چاکران ایستاده صف در صف، باده‌خواران نشسته دوش به دوش»

روستایی



این روزها، هم‌زمان با نزدیک شدن انتخابات ریاست‌جمهوری و مطرح شدن رئیس‌جمهور غنی به عنوان یکی از کاندیدان این دور، عمل کرد پنج‌سال حکومت او، در افکار عمومی، رسانه‌های اجتماعی و گفت‌وگوهای سیاسی، به صورت جدی به قضاوت گرفته می‌شود. عده‌ای از افراد، دوران حاکمیت آقای غنی را طلایی و درخشان می‌گویند و از اقدامات و تلاش‌های حکومت او در امر توسعه‌ی پایدار و بحران‌زدایی، ستایش می‌کنند. عده‌ی دیگر، با انتقاد از حکومت‌داری رئیس‌جمهور غنی، او را ناکام‌ترین رئیس‌جمهور تاریخ افغانستان می‌گویند و با ابراز نارضایتی از عمل کرد حکومت وحدت ملی، تمامی اقدامات و

برنامه‌های رئیس‌جمهور غنی را نمایشی و عوام‌فریبانه عنوان می‌کنند. در شرایطی که اوضاع سیاسی به دلیل مبهم‌بودن پروسه‌ی صلح و ده‌ها مسأله‌ی دیگر، ملتهب و شکننده به نظر می‌رسد، منطق حامیان و نزدیکان آقای غنی، چند نکته‌ی مهم را برجسته می‌سازد.

یکم: دستگاه حکومتی و حلقه‌ی نزدیک به رئیس‌جمهور، معتقد است که آقای غنی آرمان و اهداف شریف و درستی نسبت به آینده‌ی افغانستان دارد. با توجه به این نکته، حتی اگر شهروندان افغانستان نیز قبول کنند، که رئیس‌جمهور غنی نسبت به سرنوشت عمومی مردم و آینده‌ی کشور، آرمان نیک و انسانی دارد، دلیل بر این نمی‌شود، که عمل کرد او نیز درست است.

گفتگوهای صلح و عقرب‌های مبهم آن

امیر پناهیان



سوی رهبری این گروه در نشست‌های مستقیم آنان با خلیل‌زاد رد شده است. آن طرف ماجرا؛ اما تلاش‌های منظمه‌ای برای پایان دادن به خشونت‌ها در افغانستان نیز با شدت تمام انجام می‌شود. در تازه‌ترین مورد، وزیر خارجه‌ی ایران در یک نشست مطبوعاتی در هندوستان، اعلان نمود که دولت بعدی افغانستان نمی‌تواند بدون حضور طالبان در ساختار قدرت سیاسی، ایجاد شده و فعالیت نماید. به گفته‌ی آقای ظریف، گروه طالبان سال‌هاست که در افغانستان مشغول مقاومت‌های نظامی بوده و در تشکیل گفت‌وگوهای قدرت سیاسی باید شریک باشند. هم‌چنین او تأکید نموده است، که نباید این گروه بر اوضاع سیاسی افغانستان به صورت کامل تسلط پیدا کند؛ بلکه تلاش شود تا آنان در بدنه‌ی نظام سیاسی جذب گردد.

تلاش‌های ملی و بین‌المللی برای آوردن گروه طالبان در میز مذاکره مستقیم با حکومت افغانستان پس از انتصاب زلمی خلیل‌زاد به عنوان نماینده‌ی ویژه‌ی وزارت خارجه‌ی آمریکا در امر استقرار صلح افغانستان، با جدیت بی‌سابقه‌ی جریان دارد. ایالات متحده آمریکا به عنوان اصلی‌ترین طرف این گفت‌وگوها در تلاش است تا رهبری گروه طالبان را متقاعد سازد که با حضور در عرصه‌ی سیاسی افغانستان، دست از جنگ و مخالفت با دولت افغانستان برداشته و اجازه دهد تا نیروهای خارجی مخصوص قوت‌های نظامی آمریکا و ناتو در خاک افغانستان پایگاه‌های نظامی داشته و بر بخش نظامی این کشور کنترل داشته باشند؛ خواستی که همیشه از

گپ مردم



الزام تطبیق اصلاحات در نهادهای

برگزارکننده انتخابات

پس از انتخابات پارلمانی ۲۸ میزان، رهبری کمیسیون مستقل انتخابات بارها از سوی نهادهای ناظر انتخاباتی متهم به دستکاری در آرا و سرنوشت انتخابات گردیده است. در تازه‌ترین مورد، نهاد «تیفا» گزارشی را مبنی بر اخاذی مسوولین ارشد کمیسیون انتخابات و نیز درخواست نامشروع شماری از کمیشنران این کمیسیون از برخی از کاندیدان زن، نشر نموده است. بر بنیاد این گزارش، مسوولین کمیسیون انتخابات از نامزدان برای بالا بردن آرای آنان و درج نام‌های شان در فهرست ابتدایی، درخواست پول‌های هنگفت کرده است. در این گزارش آمده است، که مسوولین این کمیسیون از برخی نامزدان زن برای درج نام آنان در فهرست ابتدایی، درخواست نامشروع نموده است.

بر بنیاد این گزارش، بیشترین تقلب در شمارش آرا در درون کمیسیون مستقل انتخابات از سوی مسوولین بخش اجرایی این کمیسیون انجام شده‌اند. اما کمیسیون مستقل انتخابات با نشر اعلامیه‌ای این ادعاها را رد نموده و گفته است، که این کمیسیون تعهد دارد تا از آرای مردم افغانستان حفاظت نموده و جلو سوءاستفاده‌ی افراد مغرض را در این روند مسدود سازد. این در حالی است، که کمیسیون مستقل انتخابات با برگزاری انتخابات مملو از تقلب‌های سازمان‌یافته و غیر سازمان‌یافته عملن اعتماد مردم افغانستان را نسبت به سازوکارهای دموکراتیک، خدشه‌دار ساخته و زمینه‌ی سوءاستفاده‌ی برخی از فرصت‌طلبان را در این پروسه فراهم نموده است.

کمیسیون مستقل انتخابات به عنوان نهاد مسوول برگزاری انتخابات و یکی از مراجع ترسیم‌کننده‌ی سازوکارهای دموکراتیک در کشور، وظیفه دارد تا بر اساس قانون و با در نظر داشت واقعیت‌های اجتماعی سیاسی کشور، تصامیم و فرامین مناسب برای برگزاری انتخابات و حضور مردم در سرنوشت سیاسی‌شان، اتخاذ نماید. اما متأسفانه این کمیسیون با ضعف رهبری و مدیریت ناسالم خویش عملن زمینه‌های بحران و بی‌اعتمادی ملی را در سطوح مختلف کشور به وجود آورده است. نبود ظرفیت کافی مدیریتی در درون ساختار کمیسیون، عدم سازوکارهای مناسب برای آوردن اصلاحات و تقویت شاخص‌های مدیریتی، عدم هماهنگی کمیسیون مستقل انتخابات با نهادهای ذی‌ربط، مخصوصن کمیسیون سماع شکایات، نبود کادرهای متخصص برای پیشبرد اهداف استراتژیک این کمیسیون در سطوح مختلف اداری و ده‌ها مسائل دیگر باعث گردیده است، که این کمیسیون نتواند اعتماد عمومی را جلب و برای تقویت روندهای دموکراتیک ظرفیت‌سازی نمایند.

اگر حکومت وحدت ملی و جامعه‌ی جهانی برای بهبود اوضاع نابسامان این کمیسیون، هرچه عاجل اقدام نکند، برگزاری انتخابات ریاست‌جمهوری با ترکیب کنونی کمیسیون مستقل انتخابات، نه تنها تمرین نظامن اهداف مردم‌سالار نبوده؛ بلکه انتخابات ریاست‌جمهوری تبدیل به فاجعه‌ی ملی در سطح سیاسی خواهد شد. تنها راه بهبود اوضاع نابسامان مدیریتی و ساختاری در این کمیسیون، آوردن اصلاحات بنیادین در صفوف رهبری و میکانیزم‌های حقوقی بوده که باید رهبری حکومت با تلاش و جدیت تمام آن را انجام دهد. اصلاح ساختار نظام انتخاباتی، با توجه به واقعیت‌های عینی جامعه‌ی افغانستان، در کنار اصلاحات تشکیلاتی در سطح رهبری این نهاد، از دیگر مواردی است، که می‌تواند بنگاه‌های اعتماد اجتماعی را نسبت به این نهاد تقویت نماید. تا زمانی که ظرفیت مدیریتی لازم برای برگزاری انتخابات ریاست‌جمهوری در کمیسیون مستقل انتخابات ایجاد نگردد، رفتن به سوی انتخابات ریاست‌جمهوری، می‌تواند بر شدت بحران‌های کنونی بیافزاید.

آیا زمان شکستن سنت حاکم بر سیاست افغانستان فرا رسیده است؟

افغانستان می‌گذرد، تمامی حکومت‌ها در ظاهر با شعار اتکا به رأی شهروندان به قدرت رسیده‌اند. از سویی هم، کنش‌گران سیاسی با پذیرفتن مظاهر مردم‌سالاری در بدنه‌ی حکومت‌ها شریک شدند و انتخابات به عنوان تنها سازوکار سیاسی برای احراز پست‌های انتخابی از طرف تمامی مردم و کنش‌گران سیاسی به رسمیت شناخته شد.

اکنون اما افغانستان در چند قدمی چهارمین انتخابات ریاست‌جمهوری قرار دارد. تجربه‌ی انتخابات‌های گذشته برای مردم این سرزمین آن‌گونه که باید نسبت به دموکراسی و مردم‌سالاری دل‌گرمی خلق می‌کرد، نکرده است. تقلب‌های سازمان‌یافته، اتکا به بانک‌های رأی قومی تنها به منظور عبور از انتخابات، نادیده‌گرفتن نقش رأی‌دهندگان در ساختار سیاسی و موارد از این دست، به اعتماد و باور مردم نسبت به انتخابات و دموکراسی صدمه‌ی بسیار زده است. با این اوصاف چیزی که در انتخابات ریاست‌جمهوری سال آینده قابل پیش‌بینی است؛ توجه کاندیدان به چهره‌های برجسته‌ی قومی به جای توجه به مظاهر مردم‌سالاری و دموکراسی است. رویکردی که در انتخابات‌های گذشته برگ برنده محسوب می‌شد و بدون شک در انتخابات سال آینده به مثابه‌ی برگ برنده‌ی کاندیدان در انتخابات به شمار خواهد رفت. در این میان اما چیزی که جالب توجه است، ساختار و سنت دیرپای سیاست و قدرت در افغانستان است. اکنون مردم افغانستان به جای رسیده‌اند، که دیگر جغرافیای خاص و قبیله و چهره‌ی قومی مشخص نمی‌تواند در نقش گروه یا کتله و یا عنصر قومی پادشاه‌ساز ظاهر شود، بلکه ساکنان و شهروندان گوشه و کنار کشور می‌توانند در مقام یک فاعل مختار و صاحب رأی، در تحولات و معادلات سیاسی تأثیرگذار باشند. با توجه به این واقعیت، هرچند بارها به رأی و اراده‌ی مردم دست‌برد زده شده و دموکراسی و مردم‌سالاری از سوی زورمندان به گروگان گرفته شده، اما به دلیل موثر بودن نقش مردم در انتخابات و سازوکارهای سیاسی، به نظر می‌رسد، زمان شکستن سنت دیرپای حاکم بر سیاست افغانستان فرا رسیده باشد. بدون شک اگر مردم تصمیم بگیرد، این امر ممکن خواهد شد.

حکومت‌اش را اعلام می‌کند. این اتفاق پس از شکل‌گیری افغانستان امروزی، ساختار شکنانه بود. با این اقدام، حوزه و جغرافیای تأثیرگذار بر قدرت دولتی، از جنوب به نواحی اطراف کابل انتقال پیدا کرد و سنت دیرپای سیاست که در آن حوزه‌ی اطراف قندهار به جغرافیای پادشاه‌ساز مشهور شده بود، شکست.

پس از به قدرت رسیدن نادر و سپس پسر او ظاهر شاه، قدرت دولتی در انحصار خانواده‌ی خاصی قرار گرفت. طی این مدت، برادران نادر، همه کاره‌ی قدرت دولتی بودند و تا بیش از چهل سال، نقش‌آفرینی‌شان بر دستگاه قدرت دولتی ادامه داشت. از سال ۱۳۴۳ خورشیدی به بعد، هم‌زمان با بازشدن فضای سیاسی، ساختار و سنت سیاست و قدرت در کشور تا اندازه‌ی دگرگون شد. ساختار قدرت از تیره و تبارهای قومی به دستان مجموعه‌های سازمان‌یافته‌ی سیاسی قرار گرفت و سازمان‌های سیاسی آهسته آهسته در جایگاه کنش‌گران اصلی سیاست و قدرت جلوس یافتند. هرچند تا یک‌ونیم دهه‌ی دیگر قدرت دولتی در دست تیره و تبار یا خاندان حاکم بر قدرت بود، اما ریشه‌های سیاست تیره‌ی در کشور سست شد و بنیادهای قدرت دولتی تغییر پیدا کرد.

هم‌زمان با به قدرت رسیدن حزب دموکراتیک خلق و پس از آن شاخه‌ی پرچم این حزب، به دلیل این که جمعیت شهرنشین در رخدادهای سیاسی دخیل بودند و در حفظ و یا سرنگونی حکومت‌ها نقش موثر و حیاتی داشتند، بیشتر مورد توجه قرار گرفتند. پس از سقوط حکومت کمونیستی و به قدرت رسیدن مجاهدین، وضعیت بار دیگر تغییر کرد و کنش‌گران قدرت دولتی برای حفظ قدرت به کتله‌های قومی و چهره‌های سیاسی قومی تکیه کردند. در این زمان از جنرال دوستم و چهره‌های نظیر او به عنوان شخصیت‌های پادشاه‌ساز یاد می‌شد. در جریان جنگ‌های داخلی و بعد از آن در دوران امارت طالبان، تمامی کنش‌ها و اقدامات سیاسی بر محوریت قوم صورت می‌گرفت. تنظیم‌های جهادی بیشتر قومی عمل می‌کردند و گروه طالبان هم با رویکرد قومی اما زیر پوشش شعارهای دین برای به دست گرفتن قدرت دولتی آستین بالا زده بودند. سقوط امارت و آغاز عصر جدید سیاسی، یک بار دیگر گفتمان قدرت و سیاست را دگرگون ساخت. تا اکنون که نزدیک به دو دهه از جریان دموکراسی‌خواهی دولت

در ادبیات سیاسی افغانستان بر خلاف دیگر کشورها، واژه‌ها و عبارتهای خاصی وجود دارد. عبارتهای چون؛ ولایت پادشاه‌ساز، زون پادشاه‌ساز، جنرال پادشاه‌ساز و رهبر قومی پادشاه‌ساز. این واژه‌ها بیشتر در لحظه‌های رنگ می‌گیرد و به سطح ادبیات سیاسی کشانیده می‌شود، که زمان تغییر دولت‌ها فرا رسیده باشد. در دوران حکومت‌های شاهی و تا اوایل جمهوریت سردار محمد داوود، بیشتر به جغرافیا و حوزه‌ی اجتماعی جنوب برای تغییر ساختار قدرت اتکا می‌شد و در افکار عمومی و حتا در دستگاه حکومتی، زون جنوب کشور و به‌ویژه نواحی اطراف قندهار به ساحه و جغرافیای پادشاه‌ساز مشهور بود. تاریخ معاصر افغانستان نیز گویایی چنین واقعیت است. سه‌صد سال پیش، پس از شکل‌گیری جغرافیای سیاسی بنام افغانستان، هرچند در مجلس مشورتی «مزار شیرسرخ قندهار» حضور نمایندگان اقوام ساکن در این جغرافیا پر رنگ و قوی بود و بسیاری از فرماندهان جنگی متعلق به اقوام هزاره و بلوچ بودند، اما جریان جلسات و تصمیم‌گیری‌ها به سمت و سویی رفت، که به نفع به قدرت‌رسیدن احمد شاه درانی بود. پس از آن، حکومت و قدرت سیاسی در سرزمینی به نام افغانستان تا سال‌های سال با دستان فرزندان و نواسه‌های احمدشاه ابدالی رقم می‌خورد و ای بسا کنش‌گران صاحب رأی و تأثیرگذار در قدرت دولتی، تیره و تبار ساکن در قندهار و حوالی اطراف آن بودند. این وضعیت تا دوران حاکمیت امان‌الله ادامه پیدا کرد. هر چند اقوام دیگر در این مدت در بسیاری از رخدادهای اتفاقات مهم، نقش جدی و پر رنگی داشتند اما قدرت دولتی در دستان تیره و قبیله‌ی خاصی بود.

حبیب‌الله کلکانی، نخستین کسی است، که سرنوشت قدرت دولتی را به سمت و سویی دیگر می‌کشاند. او در همکاری با ساکنان حوزه‌ی شمال کابل، قبایل شرقی کشور و اطراف کابل، در برابر اصلاحاتی که امان‌الله به اجرا گذاشته بود، می‌ایستد و با شعار «خادم دین رسول‌الله» کنترل کابل، پایتخت کشور را به دست می‌گیرد و

هم‌زمان با به قدرت رسیدن حزب دموکراتیک خلق و پس از آن شاخه‌ی پرچم این حزب، به دلیل این که جمعیت شهرنشین در

رخدادهای سیاسی دخیل بودند و در حفظ و یا سرنگونی حکومت‌ها نقش موثر و حیاتی داشتند، بیشتر مورد توجه قرار گرفتند. پس

از سقوط حکومت کمونیستی و به قدرت رسیدن مجاهدین، وضعیت بار دیگر تغییر کرد و کنش‌گران قدرت دولتی برای حفظ قدرت

به کتله‌های قومی و چهره‌های سیاسی قومی تکیه کردند. در این زمان از جنرال دوستم و چهره‌های نظیر او به عنوان شخصیت‌های

پادشاه‌ساز یاد می‌شد. در جریان جنگ‌های داخلی و بعد از آن در دوران امارت طالبان، تمامی کنش‌ها و اقدامات سیاسی بر

محوریت قوم صورت می‌گرفت. تنظیم‌های جهادی بیشتر قومی عمل می‌کردند و گروه طالبان هم با رویکرد قومی اما زیر پوشش

شعارهای دین برای به دست گرفتن قدرت دولتی آستین بالا زده بودند.

گفتگوهای صلح و عقب‌به‌های مبهم...

این گفته‌های وزیر خارجه‌ی ایران واکنش‌های سنگین مطبوعاتی و سیاسی را در داخل افغانستان به همراه داشت. به دنبال این گفته‌ها؛ معاون سخنگوی رییس‌جمهور (شاه حسین مرتضوی)، در صفحه‌ی فیس‌بوکش نوشت، که ایران به جای همکاری با دولت افغانستان تبدیل به سخنگوی گروه طالبان گردیده و اگر آنان مهارت مدیریت گفت‌وگوها را دارا هستند، چرا به مشکلات داخلی خود شان از مسیرهای گفتمان‌سازی اقدام نمی‌کنند؟

کشورهای ایران، روسیه، ترکیه و همکاران منطقه‌ی شان پس از تلاش‌های واشنگتن برای صلح افغانستان، در تلاش هستند تا مدیریت گفت‌وگوهای صلح افغانستان را در سطح منطقه به دست بگیرند. نشست‌های اخیر مقامات ایرانی با نمایندگان طالبان در تهران و اظهارات رییس‌جمهوری روسیه، نشانه‌های واضح این تلاش‌ها پنداشته می‌شود. در این تلاش‌های منطقه‌ای و جهانی برای صلح؛ اما حکومت افغانستان به عنوان طرف اصلی مذاکرات در هیچ سطحی از این گفت‌وگوها حضور نداشته و هیچ نقش کاربردی در این روند در سطح منطقه‌ای و جهانی ندارد.

هرچند نماینده‌ی خاص رییس‌جمهور در اجماع منطقه‌ای صلح (عمر داوود زی)، در سفر سه‌روزه‌اش به پاکستان با مقامات این کشور دیدار نموده و تلاش دارد تا جانب پاکستان را وادار نماید که بالای رهبری گروه طالبان فشار وارد نموده و آنان را حاضر به گفت‌وگوهای مستقیم با دولت افغانستان نماید؛ اما به نظر می‌رسد تا این دم هیچ دست‌آورد ملموسی در این زمینه به دست نیامده است. این همه در حالی با شدت تمام جریان دارد که کشور در آستانه‌ی انتخابات سرنوشت‌ساز ریاست‌جمهوری قرار داشته و بر اساس تقویم اعلان‌شده از سوی کمیسیون مستقل انتخابات، کاندیدان ریاست‌جمهوری تا سوال‌های از این دست و عدم پاسخ صریح به آن از سوی

آخر ماه جدی فرصت دارند تا اسامی‌شان را در این کمیسیون ثبت نمایند. اما آینده‌ی مبهم صلح و چانه‌زنی‌های پشت پرده‌ی قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی باعث گردیده تا اکثر کاندیدان برای ثبت نام در کمیسیون مستقل انتخابات حاضر نشوند.

با تمام این وجود، بر بنیاد گزارش تازه‌منتشر شده از سوی نهاد تحقیقاتی «رند» که در دسترس رسانه‌های عمومی قرار گرفته است، برای آوردن صلح و حضور طالبان در قدرت سیاسی، باید حکومت هژده ماهه (حکومت موقت) ایجاد گردد و این حکومت با تعدیل قانون اساسی و تشکیل یک شورای بزرگ مشورتی، بر سر چگونگی تعریف ساختار سیاسی جدید، چانه‌زنی نموده و پلان عملیاتی واضح برای ساختار آینده‌ی افغانستان ترتیب و تنظیم نمایند. هم‌چنین در بخش دیگری از این گزارش تأکید شده است، که رییس دولت موقت باید با ملاحظه‌ی جریان‌های سیاسی افغانستان انتخاب شود و مورد توافق تمامی جناح‌های سیاسی باشد. در این میان اما سوال‌های فراوانی نزد اذهان عمومی، فعالین حقوق بشری، رسانه‌های جمعی و شماری از نخبگان سیاسی در میزهای خبری و گفتمان‌های مطبوعاتی مطرح بوده و باعث افزایش نگرانی‌ها در سطح حلقات مختلف گردیده است. عمده‌ترین سوال از روند صلح و فراز و فرودهای اخیر آن در سطح جهانی و کشورهای منطقه این است، که آیا این روند بدون حضور نماینده‌ی حکومت افغانستان به عنوان طرف اصلی معادلات سیاسی و عدم مشورت با نخبگان و جریان‌های ذی‌نفع سیاسی اجتماعی، می‌تواند تضمین‌کننده‌ی سلامت سیاسی، حفظ دست‌آوردهای گذشته، تقویت تجربه‌ی نظام دموکراتیک در افغانستان، حاکمیت قانون و اصل تساوی حقوق شهروند، احترام به آزادی‌های فردی اجتماعی، توجه به جایگاه زنان و حضور آنان در عرصه‌های قدرت عمومی و نیز شاخصه‌های بنیادین حکومت‌داری دموکراتیک، باشد؟

آخر ماه جدی فرصت دارند تا اسامی‌شان را در این کمیسیون ثبت نمایند. اما آینده‌ی مبهم صلح و چانه‌زنی‌های پشت پرده‌ی قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی باعث گردیده تا اکثر کاندیدان برای ثبت نام در کمیسیون مستقل انتخابات حاضر نشوند.

با تمام این وجود، بر بنیاد گزارش تازه‌منتشر شده از سوی نهاد تحقیقاتی «رند» که در دسترس رسانه‌های عمومی قرار گرفته است، برای آوردن صلح و حضور طالبان در قدرت سیاسی، باید حکومت هژده ماهه (حکومت موقت) ایجاد گردد و این حکومت با تعدیل قانون اساسی و تشکیل یک شورای بزرگ مشورتی، بر سر چگونگی تعریف ساختار سیاسی جدید، چانه‌زنی نموده و پلان عملیاتی واضح برای ساختار آینده‌ی افغانستان ترتیب و تنظیم نمایند. هم‌چنین در بخش دیگری از این گزارش تأکید شده است، که رییس دولت موقت باید با ملاحظه‌ی جریان‌های سیاسی افغانستان انتخاب شود و مورد توافق تمامی جناح‌های سیاسی باشد. در این میان اما سوال‌های فراوانی نزد اذهان عمومی، فعالین حقوق بشری، رسانه‌های جمعی و شماری از نخبگان سیاسی در میزهای خبری و گفتمان‌های مطبوعاتی مطرح بوده و باعث افزایش نگرانی‌ها در سطح حلقات مختلف گردیده است. عمده‌ترین سوال از روند صلح و فراز و فرودهای اخیر آن در سطح جهانی و کشورهای منطقه این است، که آیا این روند بدون حضور نماینده‌ی حکومت افغانستان به عنوان طرف اصلی معادلات سیاسی و عدم مشورت با نخبگان و جریان‌های ذی‌نفع سیاسی اجتماعی، می‌تواند تضمین‌کننده‌ی سلامت سیاسی، حفظ دست‌آوردهای گذشته، تقویت تجربه‌ی نظام دموکراتیک در افغانستان، حاکمیت قانون و اصل تساوی حقوق شهروند، احترام به آزادی‌های فردی اجتماعی، توجه به جایگاه زنان و حضور آنان در عرصه‌های قدرت عمومی و نیز شاخصه‌های بنیادین حکومت‌داری دموکراتیک، باشد؟

آخر ماه جدی فرصت دارند تا اسامی‌شان را در این کمیسیون ثبت نمایند. اما آینده‌ی مبهم صلح و چانه‌زنی‌های پشت پرده‌ی قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی باعث گردیده تا اکثر کاندیدان برای ثبت نام در کمیسیون مستقل انتخابات حاضر نشوند.

با تمام این وجود، بر بنیاد گزارش تازه‌منتشر شده از سوی نهاد تحقیقاتی «رند» که در دسترس رسانه‌های عمومی قرار گرفته است، برای آوردن صلح و حضور طالبان در قدرت سیاسی، باید حکومت هژده ماهه (حکومت موقت) ایجاد گردد و این حکومت با تعدیل قانون اساسی و تشکیل یک شورای بزرگ مشورتی، بر سر چگونگی تعریف ساختار سیاسی جدید، چانه‌زنی نموده و پلان عملیاتی واضح برای ساختار آینده‌ی افغانستان ترتیب و تنظیم نمایند. هم‌چنین در بخش دیگری از این گزارش تأکید شده است، که رییس دولت موقت باید با ملاحظه‌ی جریان‌های سیاسی افغانستان انتخاب شود و مورد توافق تمامی جناح‌های سیاسی باشد. در این میان اما سوال‌های فراوانی نزد اذهان عمومی، فعالین حقوق بشری، رسانه‌های جمعی و شماری از نخبگان سیاسی در میزهای خبری و گفتمان‌های مطبوعاتی مطرح بوده و باعث افزایش نگرانی‌ها در سطح حلقات مختلف گردیده است. عمده‌ترین سوال از روند صلح و فراز و فرودهای اخیر آن در سطح جهانی و کشورهای منطقه این است، که آیا این روند بدون حضور نماینده‌ی حکومت افغانستان به عنوان طرف اصلی معادلات سیاسی و عدم مشورت با نخبگان و جریان‌های ذی‌نفع سیاسی اجتماعی، می‌تواند تضمین‌کننده‌ی سلامت سیاسی، حفظ دست‌آوردهای گذشته، تقویت تجربه‌ی نظام دموکراتیک در افغانستان، حاکمیت قانون و اصل تساوی حقوق شهروند، احترام به آزادی‌های فردی اجتماعی، توجه به جایگاه زنان و حضور آنان در عرصه‌های قدرت عمومی و نیز شاخصه‌های بنیادین حکومت‌داری دموکراتیک، باشد؟

چاکران ایستاده صف در صف، باده‌خواران نشسته...

چون؛ تاپی، راه لاجورد و برنامه‌های انکشافی اقتصادی حکومت وحدت ملی به عنوان دست‌آوردهای رویایی یاد کنند. اما در عمل هیچ‌گاهی به جزئیات اشاره نمی‌کنند. در حالی که واقعیت خلاف این ادعاها است. با وصف آن که پروژه‌ی تاپی، برنامه‌های یک کمربند و یک راه و پروژه‌ی راه لاجورد با تبلیغات بسیار افتتاح شد، اکنون اما اکثریت قاطع این پروژه‌ها به بُن‌بست خورده و به برنامه‌ها و وعده‌هایی می‌ماند، که روی کاغذ باقی مانده است.

سوم: حکومت و کلیت دستگاه حکومتی در یک خودبرتربینی فریبنده و ای بسا کشنده‌ای گرفتار است. این حلقه هر زمانی که زیر فشار افکار عمومی قرار می‌گیرد، به جای این که در عمل اقداماتی را برای بیرون‌رفت از وضعیت روی دست گیرد، به آرمان‌های شان پناه می‌برند. واقعیت اما این است، که حکومت وحدت

ملی به جز مراکز شهرها بر بخش‌های دیگر کشور تسلط کافی ندارد. تمامی شهروندان کشور به خوبی آگاه‌اند که آزادی‌های عمومی و حقوق شهروندی در جریان حاکمیت آقای غنی به شدت محدود شده و برنامه‌های اقتصادی حکومت وحدت ملی، مردم افغانستان را از فقر و تنگ‌دستی نجات نداده است. با این اوصاف، پناه‌بردن به آرمان‌هایی که هیچ خبری به مردم نرسانده است و با اتکا به آن دفاع کردن از عمل‌کرد یک حکومت ناموفق، به جای این که به اصلاحات در آینده منجر شود، به بی‌خبری و کوری می‌انجامد. دستگاه حکومتی آقای غنی باید با توجه به مستندات از کارنامه‌ی او دفاع کنند و با واقع‌بینی کم‌کاری‌ها و اشتباهات حکومت وحدت ملی را بپذیرند. نه این که با رویکرد غیر مسوولانه، زمینه‌های نقد سالم و سازنده را محدود سازند.

برگی از تاریخ

روی کار آمدن گورباچف و مسأله‌ی خروج

قوای اتحاد شوروی از افغانستان

"زمانی که گورباچف به قدرت رسید یکی از اولویت‌های سیاست خارجی‌اش فراخوانی قوای نظامی شوروی از افغانستان بود. چیزی را که اندروپف نتوانست عملی کند؛ ولی راه را برای گورباچف هموار کرده بود. گورباچف ابتدا برای عملی‌کردن این هدف خود ابتدا با ببرک کارمل ملاقاتی انجام داد.

ببرک کارمل در آن ملاقات، نظریات‌اش را در مورد خروج قوای شوروی، سازش با مخالفان و قطع مداخلات در امور داخلی افغانستان از جانب پاکستان، مذاکرات ژنیو و دست‌کشیدن امریکا از پشتیبانی مجاهدین، برای گورباچف و دیگر رهبران و مسوولان حزبی و دولتی اتحاد شوروی با صراحت بیان داشت. هم‌چنان گورباچف، در ملاقات ماه اکتبر ۱۹۸۵ با ببرک‌کارمل، روی ضرورت رویکرد و مشی جدیدی برای توسعه‌ی پایه‌های اجتماعی ح.د.خ.ا و دولت ج.د.ا صحبت و گفت‌وگوی سازنده‌ای داشت. ببرک‌کارمل بعد از این ملاقات با گورباچف، تیزهای ده‌گانه را به هدف اتخاذ سیاست‌های جدید مصالحه‌ی ملی برای ختم جنگ و خروج نیروهای اتحاد شوروی، در ۱۸ عقرب سال ۱۳۶۴، در جلسه‌ی فوق‌العاده و وسیع شورای انقلابی ج.د.ا اعلام نمود و گام‌های اولی را در این راستا برداشت؛ ولی باز هم رهبر اتحاد شوروی در مورد سبک‌دوشی ببرک‌کارمل تصمیم یک‌جانبه‌ی خود را گرفته بود و برای پیشبرد و عملی‌نمودن سیاست‌های جدیدش کارمل را مجال نداد. آخرین بار، ببرک کارمل در سال ۱۹۸۶، با گورباچف ملاقات نمود و نظریات خود را روی چگونگی خروج نیروهای اتحاد شوروی از افغانستان، با وی در میان گذاشت. گورباچف با نظریات ببرک کارمل به‌طور کل توافق نشان نداد و به فکر سبک‌دوشی ببرک کارمل از مقام رهبری افغانستان گردید.

گورباچف در حالی به فکر پیدا نمودن شخص دیگر در رهبری ح.د.خ.ا به جای ببرک شد، که در میان رهبران ح.د.خ.ا، غیر از ببرک کارمل کسی دیگر را از نزدیک نمی‌شناخت؛ لذا خواستار کمک برای شناخت دیگر رهبران از گریچکوف رییس ک.گ.ب برای این هدف شد. گریچکوف که با نجیب‌الله در زمان تصدی ریاست خاد، رابطه‌ی تنگاتنگ داشت و نماینده‌ی ک.گ.ب در کابل نیز از نظریات و شخصیت وی کاملاً آگاهی داشت و با آن آشنا بود، موصوف را به گورباچف معرفی کرد و او را شخص مناسب نسبت به تمام رهبران افغانستان برای احراز مقام رهبری دانست. گورباچف ابتدا با نجیب‌الله در غیاب و عدم آگاهی ببرک‌کارمل، در تاشکند ملاقات نمود و از نزدیک به نظریات وی گوش داد. گورباچف بعد از ملاقات با نجیب‌الله، درک نمود که می‌تواند نظریات خود را، برخلاف ببرک‌کارمل، بالای وی به سهولت بقبولاند.

سلیک‌هارپسن در یک مصاحبه‌ای که با گورباچف داشت در صفحه‌ی ۲۴۷ کتاب «پشت پرده‌ی افغانستان» راجع به پرسش‌های خود از گورباچف چنین می‌نویسد: «چرا عقب‌نشینی از افغانستان این‌قدر به طول انجامید؟ مخالفت تندروان در اتحاد شوروی که خواهان ادامه‌ی جنگ بودند، چقدر جدی بود؟ آیا موضع‌گیری مثبت‌تر امریکا نسبت به مذاکرات سازمان ملل می‌توانست خروج زودتر را ممکن سازد؟»

هارپسن در همین صفحه‌ی ۲۴۷ کتاب «پشت پرده‌ی افغانستان» راجع به جواب گورباچف چنین می‌نویسد: «بله، بله؛ اما مسأله‌ی اصلی آن نبود. کابل را فراموش کنید، بخاطر آوردن که کارمل بر حکومت افغانستان ریاست داشت. او شخصیت ویژه‌ی خودش را داشت و همین‌طور عقاید مخصوص به خود را از این نظر، من نگرانی از آن داشتم که ما حتا در صورت به دست‌آوردن حمایت امریکا باز هم با مشکلات زیادی مواجه شویم؛ اما در رابطه به نجیب‌الله مسأله فرق می‌کرد. کار او به دلیل قبولاندن نظر من به همکارانش ستودنی است. کسی به جز او موفق به این کار نمی‌شد.»

منبع: عبدالوکیل، از پادشاهی مطلقه الی سقوط جمهوری دموکراتیک افغانستان، انتشارات عازم، چاپ دوم، صص ۵۲۸-

صدای مردم

افغانستان

هفته‌نامه

- تنها "گپ مردم" بازتاب‌دهنده‌ی موضع‌گیری رسمی نشریه است و مسئولیت نوشته‌های دیگر به عهده‌ی نویسندگان آن می‌باشد.
 - "صدای مردم افغانستان"، از ارسال نوشته‌های خوب شما استقبال می‌کند.
- اداره‌ی نشریه در ویرایش، نشر و یا عدم نشر نوشته‌ها دست باز دارد.

فیس‌بوک: هفته‌نامه صدای مردم افغانستان

آدرس دفتر: کابل، کارته - ۳، سرک شش، نزدیک ریاست پاسپورت

مدیر مسئول

عبدالخالق آزاد

شماره‌ی تماس: ۰۷۹۸۵۷۷۸۰۸

سر‌دبیر

اسحق‌علی احساس

ایمیل: sadaaym@gmail.com

زیر نظر شورای نویسندگان

سال پنجم، یک شنبه، ۲۳ جدی ۱۳۹۷ هجری خورشیدی، ۱۳ جنوری ۲۰۱۹ میلادی

شماره‌ی ۲۱۲

نقد اجتماعی

دشورای یک انتخاب

بسم الله یاور

روی‌کرد پوپولیستی سیاسیون جامعه‌ی ما، تاثیر‌گذاری رفتارهای عوام‌فریبانه، تظاهر به سوسائیتی‌گرایی الیت‌های سیاست سنتی، باعث شده تا جامعه‌ی ما همیشه نقطه‌ی پیدا را مشاهده کنند. بدین‌سان شعارهای سمپاتیک می‌تواند افکار عمومی را در جهت مطلوب فرصت‌طلبان سیاسی سوق دهد. انتخابات‌گزینه‌های مناسب برای تغییر سرنوشت سیاسی یک جامعه است. اما در کشورهای نیمه‌مستعمره‌ی مثل افغانستان، انتخابات یک مانور عوام‌فریبانه است تا یک حقیقت واقعی. کارگزاران نهاد سیاست از مردم به عنوان آمارو استفاده می‌کنند. در واقع مردم مکمل‌کننده‌ی این نمایش مضحکانه است.

حضور مردم در پای صندوق‌های رأی یکی از اساسی‌ترین پازل‌های مشروعیت‌بخشیدن به یک سازمان توافقی شبه دولت است. اما رأی مردم هیچ تأثیری بر روند تغییر سرنوشت سیاسی و اجتماعی آن‌ها ندارد. در واقع رأی یک خارجی مثل "جان کری" می‌تواند دیفرانسیل ارقام درشت رأی ملت را به رقیق تغییر دهد. بدیهی است که در انتخابات‌ها و کنسرسیوم تکت‌های انتخاباتی، غربی‌ها نقش قابل ملاحظه‌ای دارند. سیاسیون افغانه فقط نقش آمارو را دارند. بسیاری از دیالوگ‌های گفتاری و رفتاری سیاسیون افغانی در واشنگتن، تهران، مسکو، لندن و ریاض تولید می‌شود.

لمپن‌های قدرت در افغانستان بدون دستور و اجازه‌ی ترمپ و باداران غربی و شرقی‌شان نمی‌توانند کاری بر اساس منافع مردم انجام دهند. در چنین بازار کساد استقلالی، انتخاب‌کنندگان راه دشوار در پیش دارند. انتخاب‌کننده‌گان مجبور اند میان مجموعه‌ی از مفسدان فی‌الارض یکی را انتخاب کنند. احزاب سیاسی که بایست محور تغییرات سیاسی باشند و در راستای منافع ملی کار کنند، متأسفانه در محور منافع شخصی و قومی‌شان کار می‌کنند. شکل‌گیری یک فراکسیون حزبی و ملی در این کشور هرگز ممکن نیست. دبیران احزاب با شعارهای سمپاتیک و عوام‌فریبانه‌ی قومی، در راستای اقتدار سنتی‌شان سعی و مبادرت می‌ورزند. کاندیدا بودن رهبرزدگان بی‌سواد در انتخابات شورای ملی برهان قاطع بر مدعای فوق است. مبرهن است که تیکه‌داران قومی برای‌شان حقوق قوم منتسب‌شان هیچ اهمیتی ندارد. بلکه مهم‌ترین اولویت آن‌ها در معادلات سیاسی اندوختن ثروت برای جگر گوشه‌های‌شان می‌باشد. یک قرن بعد این جگر گوشه‌ها، بر سرنوشت ما حاکم می‌شوند.

انتخاب از میان چهره‌ها و جریان‌های سیاسی که کارنامه‌ی‌شان برای مردم مثل روز روشن بوده، کاری سخت و دشوار خواهد بود. مشکل اساسی این است، که نهادهای برگزار کننده‌ی انتخابات و چهره‌های سیاسی اعتبار‌شان را نزد مردم کاملن از دست داده است. با تمام موانع و مشکلات که در رفتن به پای صندوق‌های رأی وجود دارد، مردم اما به شکل گسترده در انتخابات سهم می‌گیرند؛ اما برآیند آن چیزی نیست که مردم انتخابات نموده‌اند. در این میان مردم ابزاری اند برای مشروعیت‌بخشیدن به یک انتخابات نمایشی. چهره‌های که این روزها در تلاش اند تا در یک تکت انتخاباتی جاخوش نمایند هم چندان اعتبار نزد مردم ندارند، چون این‌ها معمولن زمانی به سراغ مردم می‌روند که پروسه‌ی انتخابات در پیش رو باشد و با حضور مردم در پای صندوق‌های رأی به نمایش انتخاباتی، مشروعیت بخشند. مسئله‌ی اساسی این است؛ با این وضعیت کسانی که سرنوشت مردم حاکم خواهد شد، که از دارایی همین ملت به مال و منال رسیده‌اند و دست‌شان به واشنگتن، ریاض، ابوظبی، مسکو و اسلام‌آباد می‌رسد. در نتیجه انتخاب دشوار خواهد بود، که از میان لمپن‌های قدرت به چه کسی چشم امید داشت؛ از کی انتظار داشت که نقطه پایان بر درد و رنج مردم بگذارد.

محمد نسیم نظری

هفته‌ی گذشته، محافل مختلف به منظور گرامی‌داشت از هفته‌ی تصویب قانون اساسی در نقاط مختلف افغانستان دایر گردید. در این میان کابل به عنوان پایتخت افغانستان شاهد مجالس گوناگون و گفتمان‌های مختلف پیرامون ابعاد و گستره‌ی قانون اساسی بود، که در آن سخنرانان به اهمیت قانون اساسی و نقش کاربردی آن در تنظیم مناسبات شهروندی اشاره نمودند. قانون اساسی افغانستان که در ماه جدی ۱۳۸۲، تدوین یافته و در ۶ دلو همان سال توسط رئیس‌جمهور وقت توشیح و اجرایی گردیده است، همه ساله از سوی بنگاه‌های تحقیقاتی و مراکز فکری-فرهنگی، با برگزاری مراسم گوناگون از هفته‌ی تدوین این قانون گرامی‌داشت به عمل می‌آید.

حقوق‌دانان افغانستان با توجه به بستر و ظرفیت اجتماعی-حقوقی قانون اساسی، به نقش راهبردی این قانون در گشودن درب‌های توسعه و ترویج روحیه‌ی مردم‌سالاری، در محافل گوناگون فرهنگی اشاره نموده و قانون اساسی را به عنوان مادر قوانین، دارای منزلت و شکوه حقوقی ویژه‌ای تلقی می‌کنند. در این میان آن‌چه به آن به عنوان مهم‌ترین مسئله‌ی حقوقی کمتر پرداخته شده و یا مورد بی‌توجهی کاروان دانش‌پژوه افغانستان قرار گرفته است، اشاره به محتوای این قانون به عنوان مهم‌ترین سند ملی و اصلی‌ترین مرجع مشروعیت‌دهنده‌ی قوانین عادی در سطح مناسبات حقوقی کشور بوده که نیازمند توجه همه‌جانبه در ابعاد و زوایای آن می‌باشد. قانون اساسی افغانستان به لحاظ شکلی جزء بهترین اسناد ثبت‌شده حقوقی در افغانستان به شمار می‌رود. این قانون به لحاظ هویت شکلی و سازکارهای تعریف شده در آن، بیشتر با روحیه نظام مردم‌سالار و تکیه بر اراده‌ی عمومی استوار بوده و مکانیزم‌های تطبیق قوانین عادلانه را در سطوح مناسبات حقوقی کشور ترسیم می‌نماید.

برداشت کلی از سازوکارهای شکلی قانون اساسی، مبین جامعیت و دموکراتیک‌بودن این قانون بوده و ارزش‌های نهفته در آن می‌تواند به لحاظ شکلی، ماهیت گفتمان‌های رایج حقوقی را در افغانستان تغییر داده و مطالبات دموکراتیک شهروندان را مبتنی بر اراده‌ی عمومی و سازوکارهای حقوقی مشخص، تأمین نماید. شکلیات قانون اساسی بیشتر برخاسته از علائق توسعه‌طلبانه‌ی تدوین‌کنندگان قانون اساسی بوده و در واقعیت‌های حقوقی خویش، تبیین‌کننده و نوید دهنده آرزوهای مدرن جامعه‌ی افغانستان و بسترسازی‌های عملی مناسبات مدنیت‌خواهی در سطح گفتمان‌های حقوقی افغانستان به شمار می‌رود. آن‌چه در این نوشتار مطرح نظر بوده بررسی محتوای قانون اساسی به عنوان قانون مادر و مرجع تمامی قوانین می‌باشد.

در یک نگاه اجمالی به ماهیت مفهومی و شاکله‌های تئوریک نهفته در متن قانون اساسی به وضوح می‌توان ادعا نمود که قانون اساسی به رغم این که تلاش است برای رسیدن به آرمان شهر مدنیت زیستن و شروع است، برای دموکراتیزه‌کردن گفتمان قدرت و سیاست؛ اما در سطح بسترهای نظری و مؤلفه‌های تئوریک خویش دچار تناقض‌گویی‌های آشکار و گاه غیر قابل تصور است. ماده‌ی دوم و سوم قانون اساسی به دین و ارزش‌های سیاسی جامعه‌ی افغانستان می‌پردازد. در ماده‌ی دوم؛ دین دولت اسلام معرفی می‌گردد و در ماده‌ی سوم؛ با صراحت تمام نگاهشده می‌شود که: «در افغانستان هیچ قانون نمی‌تواند مخالف معتقدات و احکام دین اسلام باشد». این بیان قانون‌گذار از همین ابتدا دچار نقض مفهومی و اشکالات حقوقی آشکار می‌باشد. زیرا که در چند سطر بعدی این قانون در ماده ۷ چنین نگاهشده می‌شود: «دولت منشور ملل متحد، معاهدات بین‌الدول، میثاق‌های بین‌المللی که افغانستان به آن ملحق شده است و اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر را رعایت می‌کند...» اشتباه مفهومی و



نشان‌دهنده‌ی ضعف قانون‌گذاری و نبود ظرفیت علمی مناسب در ساختارهای تدوین‌کننده‌ی قوانین، مخصوصن قانون اساسی (لویه جرگه) می‌باشد. توظیف‌نمودن دو ارگان در مأموریت واحد، به لحاظ علم حقوق و انگاره‌های ملهم از آن، بی‌ثباتی ارزش‌های حقوقی و نبود میکانیزم‌های روشن قانون‌گذاری تلقی می‌گردد. چگونه و بر اساس کدام منطق حقوقی، ستره محکمه هم وظیفه رسیدگی به قضایایی که از مرحله‌ی استیناف‌خواهی عبور نموده اند را دارد و هم حق تشخیص معاهدات بین‌المللی با قوانین داخلی را دارد؟

ماده‌ی ۱۵۷ قانون اساسی در مورد کمیسیون مستقل نظارت بر تطبیق قانون اساسی چنین می‌نگارد: «کمیسیون مستقل نظارت بر تطبیق قانون اساسی مطابق به احکام قانون تشکیل می‌گردد، اعضای این کمیسیون از طرف رئیس‌جمهور و به تأیید ولسی جرگه تعیین می‌گردند». این ماده اختیارات و صلاحیت‌های کمیسیون نظارت بر تطبیق قانون اساسی را ذکر نمی‌کند؛ اما ماهیت این ماده به وضوح نشان می‌دهد، که کمیسیون مذکور صلاحیت نظارت بر اجرا و تطبیق قانون اساسی و نیز وظیفه‌ی تشخیص اصول این قانون با موازین بین‌المللی را دارد. اشکال اساسی در این دو ماده این است که چگونه می‌توان میان نقش نظارتی ستره محکمه و نقش نظارتی-اجرائی کمیسیون مستقل نظارت بر تطبیق قانون اساسی در مورد تشخیص معاهدات بین‌المللی و مقررات داخلی جمع کرد؟

متأسفانه قانون اساسی مملو از این گونه اشتباهات مفهومی در بخش‌های مختلف بوده که به راحتی قابل توجیه و امکان رفع آن نیست. با کمال تأسف قانون اساسی با کلی‌گویی‌ها و طرح مسائل به شکل سمبولیک و نداشتن معیارهای حقوقی لازم، زمینه‌های عملی این قانون را در بستر واقعیت‌های عینی افغانستان به شدت آسیب‌پذیر نموده و ظرفیت عملیاتی آن با چنین تناقض‌های بنیادین عملن به بُن بست مواجه شده است. برای حل تناقض‌های موجود در قانون اساسی لازم است، تا مسیرهای قانون‌گذاری در کشور از حالت نظام ارباب-رعیتی و حضور چهره‌های شاخص اجتماعی در شورای تدوین قانون اساسی، به گفتمان ملی نخبگان تغییر یافته و مؤلفه‌های چون؛ داشتن مهارت‌های حقوقی و تجربه آکادمیک در شورای تدوین قانون اساسی مراعات گردد. در غیر این صورت هر نوع تلاش برای تغییر گفتمان حقوقی در افغانستان بی‌نتیجه بوده و نمی‌تواند گره از مشکلات بنیادین نظم حقوقی در کشور را باز نماید.

بنیادین و تناقض واضح مواد ۲، ۳ و ۷ قانون اساسی برای دانش‌پژوهان رشته‌ی حقوق و متخصصین این علم، از آفتاب هم روشن‌تر است. بخش‌بندی‌های قانون اساسی همان گونه که بیان شد به لحاظ ارزش شکلی و نحوه چینش ارزش‌ها، دارای اهمیت بنیادین می‌باشد؛ اما به لحاظ ماهیت و قابلیت‌های اجرایی متأسفانه قانون اساسی افغانستان دچار اشکالات بنیادین حقوقی می‌باشد. تطبیق هم‌زمان اصول اساسی نظام مردم‌سالار از قبیل ارزش‌های حقوق بشری، موازین لاینفک ساختارهای سیاسی از قبیل: آزادی بیان و مطبوعات، حقوق زنان در سطوح مختلف، ماهیت سکولار گونه ساختارهای دموکراتیک، هنجار سازی عرفی به جای ارزش‌گذاری‌های دینی در سطوح مناسبات سیاسی-فرهنگی با موازین و کلیت مفاهیم و ادبیات دینی در تناقض واضح بوده و هیچ راه خروج از این بُن بست مفهومی در قانون اساسی و ساختارهای مشابه پیشنهاد نگردیده است. همین گونه با توجه به کلیت ساختار تعریف شده در نظام قانون اساسی و نظم حقوقی افغانستان، حاکمیت از آن مردم و به واسطه مردم انجام می‌شود. این بخش از قانون اساسی به لحاظ ارزش و هویت ساختاری خویش نیز دچار تناقض جدی با موازین اسلامی که حاکمیت را از آن خدا پنداشته و کسانی را که شایستگی و اهلیت دینی داشته باشند، به عنوان خلیفه و اجرا کننده‌ی اوامر الهی می‌پندارد، می‌باشد.

همین‌گونه بر اساس ماده‌ی ۹۰ قانون اساسی، شورای ملی صلاحیت دارد تا در مورد الحاق افغانستان به معاهدات و میثاق‌های بین‌المللی و نیز تشخیص آن‌ها بر اساس موازین و عرف کشور، تصمیم‌گیری نماید. از سویی هم در ماده‌ی ۱۲۱ این قانون چنین آمده است: «بررسی مطابقت قوانین، فرامین تقنینی، معاهدات بین‌الدول و میثاق‌های بین‌المللی با قانون اساسی و تفسیر آن‌ها بر اساس تقاضای حکومت و یا محاکم، مطابق به احکام قانون از صلاحیت ستره‌محکمه می‌باشد». در این ماده اشاره به تقاضای حکومت در امر تفسیر قوانین، گردیده است. عمده‌ترین سوالی که متوجه این بخش از ماده‌ی مذکور بوده، این است که آیا حکومت می‌تواند در خواست تفسیر معاهده‌ای را نماید که افغانستان طرف آن نیست، یا برعکس فقط می‌تواند در خواست تفسیر معاهده‌ای را نماید که افغانستان طرف آن است؟ همین گونه در بخش صلاحیت‌های شورای ملی در بند آخر ماده‌ی ۹۰ اشاره گردیده است: «سایر صلاحیت‌های مندرج در این قانون اساسی»، آن‌چه در این ماده ابهام دارد عدم مشخص ساختن صلاحیت‌های اضافی در قانون اساسی برای شورای ملی است. تناقض جدی و صریح این دو ماده،